**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و بیست و سوم\_ 9 آذر 1400**

**[ادامۀ کلام در علت پنجم]**

جناب محمود ابوریة ضمن این­که منکر است این مطلب را که حکمت نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کتابت حدیث به جهت خوف از اختلاط حدیث با قرآن باشد، و این را ابدا قابل قبول نمی­شمارد، به جهت تفاوت اسلوب قرآن و بلاغت آن و اعجاز آن، با اسلوب حدیث، خود می­گوید شاید بهتر آن باشد که در مورد حکمت نهی پیامبر از کتابت حدیث بگوییم، برای این بوده که اوامر تشریع تکثیر نشود، و ادلۀ احکام توسعه پیدا نکند و لذا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت سؤال مردن را بر حذر می کرد.

من ابتدا این را عرض کنم که ممکن است کسی این را یکی از اسباب مبارزه دستگاه خلافت با حدیث هم بشمارد، نه تنها فقط به عنوان حکمتی جهت نهی پیامبر.

**[تأملی در مسأله سؤال در شریعت]**

حال عرض بنده در دو مرحله است:

مرحلۀ اول یک نگاه مختصر و گذرا به مسألۀ سؤال دارم، با عنایت به آیات متعدده ایی از کتاب کریم و آن چه جزء سنت است، ولی بیشتر تأکید بر قرآن کریم است:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ**[[1]](#footnote-1)

من به این نکته بسنده می کنم که کسی در آدمی حس استطلاع و حب استفهام از مجهولات نهفته است، منتهی این مطلبی که در درون همۀ انسان ها هست، طبیعتا باید ها و نباید هایی دارد.

**[بایدها و نبایدهای سؤال]**

در زمینۀ بایدهای سؤال به مهم­ترینش اشاره می کنم وآنگاه به نباید ها:

1. متن سؤال باید حکیمانه باشد، یک حکمت و فلسفه­ایی ورای این سؤال نهفته باشد.
2. سؤال به هنگام باشد، وقت پرسش خود بسیار مهم است.
3. سؤال استطلاعی و استفهام واقعی باشد.
4. سؤال واضح باشد، ابهامی درش نباشد، چه بسا ابهام سؤال مشکل در پاسخ ایجاد کند.
5. سؤال از اهلش باشد، به قول قرآن، **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**[[2]](#footnote-2)

دقیقا در زمینۀ نباید ها عرض می کنم:

1. اگر سؤال باید حکیمانه باشد، پس سؤال لغو و بیهوده و بی اثر سؤال ممدوحی نیست.
2. اگر سؤال باید به هنگام باشد، سؤالی که گذشت زمان پاسخ آن را روشن می کند، معنا ندارد.
3. اگر سؤال باید استطلاعی باشد، پس نباید برای خودنمایی و یا خرد کردن افراد باشد.
4. اگر سؤال باید واضح باشد، پس نباید محکم و مجمل باشد.
5. اگر سوال باید از اهل ذکر و علم باشد، از غیر مطلع سوال کردن پسندیده نیست.

**[وسواس در سؤال]**

در عین این که همه این مطالب قابل قبول است، این مطلب را هم نباید فراموش کنیم، شاید شما هم برخود کرده باشید با کسانی که وسواسی در پرسش دارند، از فروع مختلفش، از مصادیقش حال چه بسا این مصادیق در خارج محقق هم نشود، بدون این که تأمل کنند، دائما پرسش می کنند. آیه از آن گونه پرسش هایی که اگر انسان جوابش را بفهمد، چه بسا موجب مشقت و حرج برای او باشد، مشکل ساز باشد برای او، مثل سؤال­های بنی اسرائیل که در قرآن کریم در مورد ذبح بقره آمده است، خب این گونه سؤالات مذموم است، مطلقا چه در محدودۀ مسائل دینی که آیه بیشتر به این مطلب ناظر است، چه در غیر این محدوده، سؤال­هایی که احتمال عقلایی بدهیم که اگر پاسخش به ما برسد، چه بسا توانایی انجامش نباشد، توانایی فهم جواب و هضم جواب نباشد، این گونه پرسش ها معنا ندارد، در مسائل دینی، پرسش­هایی قطعا ممدوح است، شما به قرآن کریم مراجعه کنید، واژۀ یسئلونک چه در امور اعتقادی، چه در خلقت عالم، چه در احکام شرعی، سؤال­های به جا که حتی باعث شده است، آیه­ایی در این باره نازل بشود، این کلمۀ یسئلونک که مکرر در قرآن کریم آمده است، نشان می دهد اصحاب پیامبر اکرم طبیعتا در امور گوناگونی که برای آنها پرسشی پیش می آمده است، از حضرت سؤال می کردند ولی خوف این هم بوده که نحوه­ایی از سؤال­هایی که پاسخش در آینده روشن­خواهد شد، نحوه سؤالهای وسواسی گونه ایی که چه بسا موجب مشقت و حرج هم بشود، چنان که بین یهود مرسوم بود، بین مسلمین هم مرسوم شود، حال آنها به جایی رسیده اند، **ثم اصبحوا بها کافرین**، شما به آن نقطۀ شوم نرسید.

ان دیدگاهی مختصری از مسأله سؤال در قرآن کریم.

**[سیره پیامبر در پاسخ به سؤالات]**

مرحلۀ دوم این است که اگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسشی می شد، آیه­ایی در آن مورد نازل می شد، پاسخ را با همان آیه می دادند. در یک مسأله فقهی: «**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ**.»[[3]](#footnote-3) «**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ**»[[4]](#footnote-4).

چه بسا سؤال در اطراف خود آیه از پیامبر اکرم انجام می شد این آیه به چه معناست؟ اینجا طبیعی است که یک مسلمان از حقیقت یک آیه بپرسد، پرسشی حکیمانه، استطلاعی، آن هم از اهل ذکری چون پیامبر اکرم و طبیعی است که پیامبر اکرم هم بر طبق مصالحی خود می دانسته، جواب مناسب را بدهد، اگر سؤال نامناسب بوده، خب طبیعی است پیامبر از پاسخ خود­داری می کرده است، طرف را نهی می کرده است.

حال اگر کسی آمد، آن پاسخ پیامبر را از سؤال­های حکیمانه، در مورد قرآن یادداشت کرد، که هم در خود در یادش بماند، هم به آیندگان بدهد، این کار خلاف سیرۀ عقلائیه است؟ پیامبر اکرم که مشی و روشی، غیر از مشی و روش عقلاء نداشته است، خب مردم در امور مهمه سؤال­هایی که می­شد یادداشت می کردند، آیا پیامبر مانع این سؤال ها یا مانع نگارش بشود؟ اگر سؤال بیهوده است، همان جا باید جوابش را بدهد که این سوال را نپرس یا اگر جواب را بدهم به مشکل بر می‌خوری. اگر پیامبر جواب داد و من یادداشت کردم این خطری برای دین دارد؟ بله سؤال بیجا در دین ممدوح نیست، اما پاسخ به پرسش هایی که برای هر انسان جویای علم و حکمت پیش می آید، لازم است و ان ها باید انجام شود.

مگر نه این است که در آیاتی از قرآن کریم می فرماید: **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**.[[5]](#footnote-5) خب سؤال حکیمانه کرده است، پاسخ نشنود؟ یا پاسخ بشنود بگوید فقط برای تو، ولی دیگر ننویسی؟ اگر بنا است دین به همان بساطت اولیه باشد، خب اصلا پیامبر اکرم جواب ندهد.

این که ایشان ادعا دارد، این ها یادداشت بشود، دین گسترش پیدا می کند و لذا پیامبر مردم را از کثرت سوال برحذر می کرد، از کدام سوال و چگونه پرسشی؟ بله در مورد پرسش‌های بیهوده این سخن درست است ولی نه هر پرسشی.

بله ممکن است کسانی پرسش­های بیهوده­ایی از پیامبر کرده باشند و پیامبر هم به مصالحی پرسش­هایی به انها داده باشد که موجب مشقت انها باشد و این را هم یادداشت کرده باشند، اگر ان معیاری که خود پیامبر به ما داد رعایت بشود، نه اتساع بی جا در دین صورت می گیرد، و نه پرسشی بی پاسخ خواهد ماند، نه پرسش­های بیجا به دست مردم خواهد رسید.

معیار را در صحت و سقم میراث مکتوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی بدانیم که او را باب الحکمة نامید، و خودش را مدینة الحکمة، از دائرۀ پرسش­ها و پاسخ­های مکتوب حکیمانه خارج نمی­شویم.

وقتی از درختی مراقبت کنید تا آفت به آن سرایت نکند، با میوه­های لذیذ آن زندگی خواهید کرد، اما اگر رعایت نکنید، باید بیایید آفت زدایی کنید، حال اگر من بیایم تمام درختان را از بین ببرم، چون ممکن است آفت بیاید و بالاتر پیامبر اکرم بگوید از من میراث مکتوبی نماند، چون ممکن است آفت هایی بعدا بیاید، آیا این حکیمانه است، پیامبر کاری باید بکند و انجام هم داده است که این میراث مکتوب دچار این مشکل نشود، شما وقتی مسیر خلافت را عوض می کنید باید این مشکلات را هم در نظر بگیرید.

ابن عرض بنده با این نکته تأکید می شود که ما خلافت پیامبر اکرم را فقط یک خلافت و مدیریت سیاسی به تنهایی نمی­دانیم، او جانشین پیامبر در بیان معارف و تبیین حقایق است، مرجعیت علمی دارد، وقتی یک مرجعیتی بود، که همه موارد به او ارجاع داده می شد، چنان که در زمان خود حضرت مرجعیت از آن ایشان بود، مشکلی پیش نخواهد آمد.

این مطلب اولی که لازم بود به عنوان تکمله بر فرمایش حضرت سیستانی عرض کنیم.

**[نقل عایشه از تحریق احادیث توسط پدرش]**

مطلب دوم ایشان یک عبارتی را از ابی بکر عرض فرمودند که منبعش در تذکرة الحفاظ، است که ابوبکر مردم را جمع کرد، گفت شما از رسول خدا احادیثی جمع می کنیدو د ر آن ها اختلاف دارید، مردم بعدا بیشترشان اختلافشان بیشتر می شود: **إنكم تحدثون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أحاديث تختلفون فيها والناس بعدكم أشد اختلافا فلا تحدثوا عن رسول الله شيئا، فمن سألكم فقولوا بيننا و بينكم كتاب الله فاستحلوا حلاله وحرموا حرامه.** [[6]](#footnote-6)

این را ایشان بیان کرد.

اما من یک مورد دیگری را هم نقل کنم و بعد مطالبی را عرض کنم در همان تذکرة الحفاظ، عامه چنین نقل کرده اند از عایشه:

**جمع أبي الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت خمسمائة حديث فبات ليلته يتقلب كثيرا قالت: فغمنيفقلت: أتتقلب لشكوى أو لشيء بلغك؟ فلما أصبح قال: أي بنية هلمي الأحاديث التي عندك فجئته بها فدعا بنا فحرقها فقلت: لم أحرقتها؟ قال: خشيت أن أموت وهي عندي فيكون فيها أحاديث عن رجل قد ائتمنته ووثقت ولم يكن كما حدثني فأكون قد نقلت ذاك. فهذا لا يصح والله أعلم**.[[7]](#footnote-7)

اگر این روایت از عایشه در منابع اهل تسنن درست باشد

اولا این نشان نمی دهد که ابوبکر در زمان پیامبر این احادیث را نوشته، چون می گوید **جمع ابی فبات لیلته یتقلب کثیرا** و قصه برای زمان خلافت ابابکر است و تعبیر هم نکرده است، که پیامبر املاء کرده بود و ابوبکر نوشته بود.

دوما این احادیث لااقل بخشی از انها مستقیم از پیامبر شنیده نشده به ادعیا خودش، طبیعی هم هست و اشکالی ندارد، ما هم از اصحاب ائمه داریم که خودش پیش امام نبوده، دیگری از امام نقل کرده است، ولی این به آن معنا نیست که آن 500 حدیث را خودش به تنهایی از پیامبر شنیده باشد ، نه از این روایت خلافش استفاده می شود.

این ماجرا است با این توضیحی که دادم.

**[سؤالاتی با توجه به این نقل]**

حال یک سری سوال من مطرح می کنم که منصفانه باید به این سؤالات پاسخ داده شود:

1. اگر پیامبر اکرم نهی از کتابت حدیث کرده است، چرا خلیفۀ اول 500 حدیث را نوشته است، یا مخالفت کرده با نهی پیامبر، از عدالت ساقط است یا پیامبر چنین نهیی نداشته است. این را جواب بدهید، اصلا نگارش این احادیث از ابابکر دلیل بر این است که پیامبر نهیی نداشته است، یا دلیل بر این است که ابابکر با نهی پیامبر اکرم مخالفت کرده است. راضی می شوند به این معنا؟
2. می گوید من از کسانی شاید نقل کرده باشم که آن­ها مورد اعتماد من بودند ولی واقعش آنها شاید موثق نبودند لذا من این احادیث را اتش می زنم. سوال من این است که این با اصالت العداله ایی که اهل تسنن در صحابه قائل هستند چگونه قابل جمع است.

ابابکر می گوید **فيكون فيها أحاديث عن رجل قد ائتمنته ووثقت ولم يكن كما حدثني**، یعنی این وثاقت من بیجا بود، پیامبر این­گونه نفرموده بود، آیا این با آن اصلی که این آقایان درمورد عدالت اصحاب پیامبر قائل هستند، قابل جمع است، آن کسی که از پیامبر این را نقل کرده است، خب جز اصحاب پیامبر بوده است، مگر نمی گویید عادل است اگر عادل است دیگر چه مشکلی دارید؟

یا باید دست از ان اصالة العدالة بردارند یا باید این حدیث را بگذارند کنار.

1. گره ایی که با دست باز می شود چرا این گره را با دندان باز کنیم؟ ابوبکر در بعضی از این احادیث شک و شبهه دارد، بسیار خوب، اصحاب را جمع کند، بگوید این احادیث را من شنیدم و نوشتم و الامر الیکم، چه می گویید؟ ببیند نظر اصحاب چیست؟ آنهایی که گفتند نه این­ها از پیامبر نیست، آن را حذف کند و حتی مشکوک ها را هم حذف کند، فقط آنها را که همه قبول دارند بگذارد و بماند. آتش زدن همه آنها به چه معناست؟

آیا در بین این احادیث نکاتی نبوده که به درد مسلمانان بخورد؟ نعوذ بالله اگر این ها از پیامبر صادر شده باشد و هیچ کدام به درد مسلمین نخورد و باید همه انها آتش زده شده باشد، نعوذ بالله که این ها از پیامبر صادر شده باشد.

یک کتاب دیگری را هم برای مطالعه معرفی می کنم و آن کتاب منع تدوین الحدیث از آقای علی شهرستانی که کتاب خوبی است منابع را جمع و تجزیه وتحلیل کرده است که ما هم در بین مباحث­مان تجزیه و تحلیل از مباحث ایشان خواهیم کرد.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. مائده: 101 و 102. [↑](#footnote-ref-1)
2. نحل: 43 و انبیاء: 7. [↑](#footnote-ref-2)
3. بقره: 222. [↑](#footnote-ref-3)
4. بقره: 189. [↑](#footnote-ref-4)
5. جمعه: 2. [↑](#footnote-ref-5)
6. ج 1، ص 9. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ص 10 و 11. [↑](#footnote-ref-7)